

یادداشت‌های یک ویراستار

سایه اقتصادی‌نیا



«واعتصموا ای ویراستاران، واعتصموا»

دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۸۰ منتشر شد. این شیوه‌نامه محصول هم‌فکری چندین تن از زبده‌ترین ادیبان و زبانشناسان زمانه ماست و از پی برگزاری جلسات متعددی مدون شده که از سال ۱۳۷۲، طی چندین سال، متداوماً تشکیل می‌شده است. استقبال از این کتاب و ضرورت مراجعه به آن سبب شد فرهنگستان در سال ۱۳۸۴ با استفاده از آرای

رسیده و آخرین نظریات اعضای شورا در آن تجدیدنظر کند و ویرایش جدیدی از آن به دست دهد. آنچه امروز در سایت فرهنگستان زبان و ادب فارسی به رایگان در دسترس است حاصل جمع آخرین هم‌فکری‌ها و رایزنی‌های برخی از برجسته‌ترین ادبا، سخت‌گیرترین زبانشناسان، و عالم‌ترین صاحب‌نظران روزگار ماست. تنها نگاهی به سیاهه نام‌هایی که در کمیسیون تدوین دستور خط فارسی، خواه مداوم یا گاه‌به‌گاه، خواه از راه دور یا حضوری، خواه کم یا زیاد، نقش داشته‌اند کافی است تا خاطر هر آن کسی که خود را دوستدار خط و زبان فارسی می‌داند تا حدودی آسوده باشد: احمد سمیعی گیلانی، ابوالحسن نجفی، محمدرضا باطنی، احمد تفضلی، علی محمد حق‌شناس، جعفر شعار، احمد آرام، علی‌اشرف صادقی، بهمن سرکاراتی، مصطفی مقربی، جواد حدیدی، فتح‌الله مجتبایی و.... بدیهی است که آنچه سرانجام با عنوان دستور خط فارسی منتشر شده، «برآیند» آرای این صاحب‌نظران است و بر سر جزئیات رسم‌الخط همچنان چه بسا اختلاف سلیقه و مشرب میان همین استادان وجود دارد، اما نگرانی از خطر بروز تشتت و لزوم یکدست‌سازی و قانونمند کردن شیوه خط فارسی سبب شده همگی بر سر این راه میانه توافق کنند. بدیهی است هریک از این صاحب‌نظران آزادند در تألیفات شخصی خود، پیشنهادهایی برای توانمندسازی خط فارسی و سهولت

کاربرد و آموزش آن ارائه دهند و از این راه بحث و گفت‌وگو دربارهٔ رسم الخط را زنده و پویا نگه دارند، چنانکه تا کنون نیز همین کرده‌اند: سلیم نیساری، احمد سمیعی گیلانی و چند تن دیگر در تألیفات شخصی خود آرای متفاوتی با آنچه در دستور خط بر سر آن تفاهم کرده‌اند دارند. پژوهشگران و صاحب‌نظران دیگری چون داریوش آشوری نیز در همین زمینه کار کرده‌اند و تألیفات آنها پیروانی دارد و محل بحث و فحص است، اما توجه داشته باشیم که او سمیعی گیلانی است، داریوش آشوری است، محمدرضا باطنی است، و پیشنهاد او حاصل سال‌ها تحقیق و تحصیل و تمرین و مطالعه و مذاقه است، نه دل‌بخواه و از روی مُد یا از سر خودنمایی. با وجود دسترسی به این محصول ارزشمند چه نیازی است ناشران هریک جدا جدا برای کتاب‌های خود شیوه‌نامه تهیه کنند، آموزش و پرورش ساز خود را در کتاب‌های درسی بزند و صداوسیما و رسانه‌ها به عشق و میل مبارک کار کنند؟ آیا دانش و تخصص فردی که به عنوان سرویراستار در یک بنگاه انتشاراتی یا یک نشریه کار می‌کند و از راه نرسیده آستین بالا می‌زند تا «شیوه‌نامه» تدوین کند، از جمع دانش و تخصص افراد فوق‌الذکر بیشتر است؟ جوان ویراستاری که برای خط فارسی از پیش خود حکم صادر می‌کند، باید بسیار معتمد به نفس باشد که سال‌ها تدقیق و تفحص این استادان را به هیچ بینگارد و حتی از خود نپرسد که جایی که دریاست، من کیستم؟ تدوین شیوه‌نامه برای رسم الخط اختراع دوبارهٔ چرخ است. پیش از اینکه دستور خط فارسی را کنار بگذاریم و دستور خط خویش‌فرما را روی میز کارمان جایگزین آن کنیم، خوب است بدانیم اگر از امضای «غلامعلی حدادعادل» پای این جزوه دلخوریم، هدف بزرگ‌تری در کار است و آن نجات خط و زبان فارسی از ورطهٔ اغتشاش و هرج‌ومرجی روزافزاست. تلافی دعوایمان با «غلامعلی حدادعادل» را سر خط فارسی درنیاوریم. به حبل متین دستور خط فارسی چنگ بزنیم و متفرق نشویم.

محرمیت ویراستار: اولین درس اخلاق حرفه‌ای

بارها دیده و شنیده‌ایم کسانی که در سِمَت ویراستار با بنگاه‌های انتشاراتی همکاری دارند یا برای ارزیابی کتاب پیش از چاپ طرف مشورت قرار می‌گیرند، از دیده‌ها و شنیده‌هایشان در برخورد با انواع اشکالات متن، ضعف‌های مؤلف، کاستی‌های مترجم، یا لغزش‌های قلمی افراد نامدار، فاتحانه، داد سخن می‌دهند. ارزیابی آثار پیش از چاپ یا یافتن خطاها و برطرف کردن آنها ضمن ویرایش، به‌ویژه اگر از آن فردی نامدار باشد، گاه ویراستاران را چنان مشعوف می‌کند که بی‌تابانه تجربیات خرسندکننده‌شان را با ذکر نام صاحب‌نگونبخت

اثر با دیگران در میان می‌گذارند. اشتراک تجربیات حرفه‌ای، اگر بدون ذکر نام کتاب یا نویسنده باشد و به قصد آموزش همگانی یا با در نظر داشتن منفعت جمعی انجام گیرد البته امری است سودمند، اما اگر بوی خودنمایی و «من آنم که رستم بود پهلوان» از آن به مشام برسد و رنگی از تحقیر اثر یا صاحب‌اثر داشته باشد، نه تنها ناپسند است، که از مصادیق نقض اخلاق حرفه‌ای به شمار می‌آید.

همانطور که پزشک محرم تن است، ویراستار محرم متن است. همانطور که پزشک تن بیمار را برهنه و علیل می‌بیند، ویراستار هم متن را، به قصد علت‌جویی و یافتن درمان معاینه می‌کند، و همانطور که پزشک از سوابق بیماری‌های مراجعش آگاه است، ویراستار از سوابق متنی که به او سپرده می‌شود مطلع است. پس همچنان که طبیب رازدار و محرم بیمار است، ویراستار نیز باید محرم اسرار متن و صاحب متن باشد. روا نیست که ویراستار دیگران را از آنچه پشت پرده متن گذشته تا به نسخه نهایی آماده چاپ تبدیل شود، بدون اطلاع و موافقت صاحب‌اثر و ناشر، مطلع کند. ناشر گاه به دلایلی از چاپ اثری سر باز می‌زند و اگر ما مشاور ناشر هستیم، لازم است محرمیت بنگاه او را حفظ کنیم و دلایل و نتایج رد و قبول آثار را از پشت دیوارهای او بیرون نبریم. اگر ارزیاب یا ویراستار هستیم، باید خود را عضوی از اعضای خانواده آن ناشر بدانیم و همانطور که اعضای یک خانواده اختلافات و کشمکش‌های داخلی را عیان نمی‌کنند، ما نیز نباید مباحثات پیش از چاپ کتاب را پیش دیگران علنی کنیم. چاپ هر کتابی سرگذشتی دارد و ویراستار هم در فصل‌هایی از این سرگذشت حضور دارد، اما همیشه باید بداند که او شریک این راه و مصائب آن است و وظیفه‌اش برطرف کردن عیوب راه و هموار ساختن آن، نه نقل مصائب آن به غیر و عیبجویی و خرده‌گیری از صاحب‌اثر نزد همگان. محرمیت ویراستار اولین درس اخلاق حرفه‌ای است. ویراستار یار کتاب است، باید کمال سرّ محبت را ببیند، نه نقص گناه، که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.

قضاوت کردن کسی

فعل مرکب قضاوت کردن در زبان فارسی لازم است و مفعول نمی‌پذیرد، اما می‌تواند همراه با متمم به کار رود؛ درباره چیزی/کسی قضاوت کردن، نسبت به چیزی/کسی قضاوت کردن و مانند آن. اما این فعل در زبان انگلیسی به صورت متعدی به کار می‌رود و مفعول می‌پذیرد:

To judge some one

اخیراً، تحت تأثیر زبان انگلیسی، این فعل در فارسی هم به صورت متعدی به کار می‌رود و گویا فارسی‌زبانان امروز با شنیدن جملاتی چون: «مرا قضاوت نکن» به جای «درباره من قضاوت نکن» مشکلی ندارند.

در سال‌های اخیر، متعاقب همگانی کردن آموزه‌های روانشناختی و توصیه‌های سلامت روان برای عموم، بسامد کاربرد این فعل در رسانه‌های انگلیسی‌زبان و افواه عام زیاد شده است. صاحبان مکاتب روانشناسی آمریکایی، تقریباً هرروز در رادیو و تلویزیون توصیه‌هایی درباره «قضاوت نکردن» آدم‌ها به گوش مردم می‌رسانند. صفحات مجازی نیز انبار پیام‌هایی با مضامین مشابه است. کتاب‌ها و جملات قصار با چنین مضامینی هم فراوان است. در واقع، فعل judge که در سال‌های اخیر با بسامد بالا به زبان فارسی نسل جوان‌تر وارد شده مصداقی از انتقال نوعی گفتمان اخلاقی از طریق یک واژه است.

مشکل این است که ساختار این آموزه‌ها به صورت تحت‌اللفظی وارد زبان فارسی شده و در نتیجه آن یک ویژگی معنایی، یعنی پذیرش مفعول، به فعل قضاوت کردن اضافه شده است. در نتیجه این توسعه معنایی و کاربردی حالا می‌توان «آدم»ها را هم «قضاوت» کرد. تبدیل فعل لازم «قضاوت کردن» به فعلی متعدی، امکان مجهول‌سازی را هم برای آن فراهم می‌کند و، بدین ترتیب، سر و کله جملاتی چون «من قضاوت شدم» هم در زبان فارسی پیدا شده است.

با این همه، به نظر می‌رسد شمّ زبانی قضاوت کردن را به صورت متعدی می‌پذیرد چون رفتار معنایی این فعل به سمت متعدی بودن میل می‌کند. گویی معنای فعل در نهاد تمام نمی‌شود و به مفعول نیز می‌رسد (تعبیر از علاءالدین طباطبایی، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، ذیل مدخل «فعل گذرا و ناگذر»).

آیا باید این توسعه معنایی را در زبان فارسی پذیرفت و به آن خوش آمد گفت؟

آیا خیالاتی شده‌ام!؟

در طی سال‌هایی که در جایگاه ویراستار و مشاور ادبی با ناشران متعدد کار کرده‌ام، همه‌جور تقلب ادبی دیده‌ام. عمداً از واژه «تقلب» استفاده می‌کنم تا منظورم را محدود به سرقت ادبی به معنای متعارف آن نکنم. تقلب ادبی با سرقت ادبی فرق دارد. اولی زبل‌بازی بیشتر می‌خواهد و دومی شجاعت بیشتر. یکی از این زبل‌بازی‌ها، که البته به مسئله سرقت مربوط نمی‌شود اما به روانشناسی نویسندگان برمی‌گردد، نشانه‌هایی است که نویسندگان در

داستانش می‌گذارد تا وقتی داستانش چاپ شد و پرفروش شد و بلافاصله به چند زبان زنده دنیا ترجمه شد، برای مخاطب غربی معنی‌دار و آسان باشد! مثلاً انتخاب نام پرسوناژها. به وضوح می‌دانم چرا از نام‌های آسان و کوتاهی چون سام و هلن و مانا و سارا و دانیال و ... استفاده کرده است.

اما تازگی‌ها مکرراً نشانه‌هایی می‌بینم که مرا به این یقین رسانده که عده‌ای نه به سودای اینکه کارشان ترجمه شود، بلکه از روی ترجمه‌ها داستان می‌نویسند. نمی‌دانم از روی ترجمه‌هاست یا واقعاً اول انگلیسی نوشته‌اند و بعد خودشان به فارسی ترجمه کرده‌اند! اما هرچه هست، مکرراً داستان‌هایی می‌خوانم که نه فضای آن ایرانی است و نه ساختار زبانش فارسی! اگر اسم‌های ایرانی را از این داستان‌ها برداریم و به جایشان جک و کوین بگذاریم، کاملاً می‌توانیم تصور کنیم که داریم ترجمه یک داستان را می‌خوانیم. تم‌ها، همه تم‌های باب دندان و مد روز جامعه آمریکا. خب، این را می‌گوییم تأثیر رسانه است. باشد. فضا «دی‌ایرانیزه شده»، یعنی بومی‌زدایی شده به نحوی که مخاطب غربی بتواند با آن ارتباط برقرار کند. یعنی این داستان‌ها می‌توانند هر جای جهان اتفاق افتاده باشند و هیچ ربطی به تاریخ و جغرافیای ایران ندارند. خب، این را هم بگوییم از آثار گلوبالیزیشن است. باشد. باشد. اما جمله‌ها چطور ساختار فارسی ندارند؟ چند مثال می‌زنم:

«این را به علی گفت، وقتی سعی می‌کرد او را به سبب چند روز ناپدید شدن ملامت کند.»
جمله بالا، کاملاً مطابق با نحو زبان انگلیسی فکر شده است. این یک مثال از ترجمه‌ای ناشیانه است. فارسی‌زبان اینطور فکر نمی‌کند و، به طریق اولی، اینطور نمی‌نویسد. ایضاً مثال‌های زیر:

«شنید که امیر گفت: تکان نخور!»

«درخشش به چشمان سارا بازگشت وقتی سختی نان را زیر دندان‌هایش حس می‌کرد.»

مثال زیاد است. آنقدر زیاد که نمی‌دانم کدام را اینجا بنویسم. آیا اینها از روی ترجمه‌ها می‌نویسند؟ یعنی ترجمه‌ها را پس و پیش می‌کنند و به عنوان داستان فارسی تحویل ناشر می‌دهند؟ یا از روی کتاب‌های انگلیسی کار همزمان تألیف و ترجمه انجام می‌دهند؟ (که در نوع خودش یکجور تقلب هنری به حساب می‌آید البته!) یا فکر می‌کنند ما گولیم؟ یا من خیالاتی شده‌ام!؟
